

درس دوازدهم

کاوه دادخواه

در داستان های ایران و اساطیر باستان ، چهره انقلابی کاوه آهنگر بی نظیر است و پیش بند چرمین او که برنیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند ، در فشی بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت ، ضحاک برافراشت. در فشی که پشتیبان آن ، دل دردمند و بازوی مردم رنج کشیده و بی پناه بود.

ضحاک ، معرّب اژی دهاک (= اژدها)، در داستانهای ایرانی، مظهر خوی شیطانی است و زشتی و بدی، در اوستا موجودی است «سه پوزه سه سرشش چشم»، دیوزاد و مایه آسب آدمیان و فتنه و فساد. به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس، راکه مردی پاکدین بود، از پا در می آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد. سپس در لباس خوالیگری چالاک، خورشهایی حیوانی بدو می خورد و خوی بد را در او می پرورد؛ سپس بر اثر بوسه زدن ابلیس بردوش ضحاک، دو مار از دو کتف او می روید و مایه رنج وی می شود .

پزشکان فرزانه از عهده علاج بر نمی آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی در می آورد و به نزد ضحاک می رود و به او می گوید راه درمان این درد و آرام کردن ماران ، سیر داشتن آنها با مغز سر آدمیان است . ضحاک نیز چنین می کند و برای تسکین درد خود به این کار می پردازد . به این ترتیب که هر شب دو مرد را از کهتران و یا مهتر زادگان به دیوان او می برند و جانشان را می گیرند و خورشگر، مغز سر آنان را بیرون می آورد و به مارها می خورد تا درد ضحاک اندکی آرامش یابد . در اساطیر ایران، مار مظهری است از اهریمن و در این جا نیز بر دوش ضحاک می روید که تجسمی است از خوهای اهریمنی و بیداد و منش خبیث .

پادشاه ستمگر شبی در خواب می بیند سه تن مرد جنگی قصد او می کنند و یکی از آنان او را به ضرب گرز از پا در می آورد ... وی از بیم بر خود می پیچد و فریاد زنان از خواب می پرد. ناچار موبدان و خردمندان را به مشورت می خواند و خواب خود را حکایت می کند و تعبیر آن را از ایشان می خواهد. آنان از بیم خشم او تا سه روز چیزی نمی گویند. سرانجام، یکی از ایشان می گوید که زبونی ضحاک به دست کسی انجام خواهد شد که هنوز از مادر نزاده است. همین اشاره کافی است که پادشاه بدمنش به جست وجوی چنین نوزادی فرمان دهد. اما در این ایام، فریدون از مادر می زاید و از گاوی به نام « بر مایه » شیر می نوشد و در غاری پرورش می یابد. پدر او، آبتین که ناگزیر از بیم ضحاک ترسان و گریزان است، روزی گرفتار می شود و مغز سرش را به ماران می دهند. مادر فریدون، فرانک، پسر را به البرزکوه می برد و به دست مردی پاک دین می سپرد. ضحاک که به نهانگاه پیشین نوزاد پی می برد، به آنجا می رود؛ گاو بر مایه و همه چهارپایان را می کشد و خانه آبتین را به آتش می کشد؛ اما پسر به خواست خداوند بزرگ می بالد و نیرو می گیرد و سرانجام، نام و نشان خود را از مادر می پرسد و چون از پادشاهی ضحاک و جفاهای او آگاه می شود، عزم می کند که از وی انتقام گیرد. از این رو در انتظار فرصتی مناسب چشم به راه آینده است. این فرصت گران بها را کاوه فراهم می آورد؛ یعنی یکی از مردم فرودست و پاک دین که سروکارش با آهن است و رنج و زحمت؛ اما پایان بخش شب تیره ستم می شود و نویدبخش پیروزی و بهروزی.

در محیطی که پادشاه بیداد پیشه ماردوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی توانست زیست . فردوسی تصویری از آن روزهای سیاه را هرچه گویاتر نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن دیگر را ناگزیر به بهای جان خویش به نافرمانی و قیام برانگیخت:

قلمرو زبانی:

اساطیر: جمع اسطوره، انساذه و هده / اتحاد: یک پارچگی، یکی شدن / درفش: پرچم / معرّب: عربی شده / منظر: نشانه، محل ظهور / خوی: اخلاق / ابلیس: شیطان و اهریمن / خوالیگر: آشپز، طبخ (خالیکر تلفظ درست آن است) / چالاک: زرنگ و سربرج، جلد / خورش: غذا / علاج: دوا، دمان / فرزانه: دانشمند،

و خدايي که در اين نزدیکی است / لای این شب بوهای آن کج بلند...

حکیم / کبوتر: خردتر، خردسال تر، زبردست / همتر زادگان: بزرگ زادگان و فرزندان بزرگان / دیوان: دفتر محاسب، محل وزارت، خزانه داری / تحم: تصویر ذهنی از یک چیز / ایداد: ظلم و ستم / خیش: ناپاک / ایداد پیشه: سگ و ظالم /

۱- چو ضحاک شد بر جهان شهریار / بر او سالیان انجمن شد هزار

قلمرو زبانی:

چو: حرف ربط / شهریار: غیر ساده، مرکب (شهر / یار) / انجمن شدن: جمع شدن

قلمرو ادبی:

جهان: مجاز

قلمرو فکری:

وقتی ضحاک پادشاه جهان شد؛ پادشاهی او هزار سال طول کشید

۲- نهان کشت کردار فرزانهگان / پراکنده شد نام دیوانگان

قلمرو زبانی:

فرزانگان: دانایان و خوبان / پراکنده: غیر ساده و ندی (پراکنده / ه) / دیوانگان: وندی (دیوانه / ان) (گ: واج میاجی)

قلمرو ادبی:

تضاد: دیوانگان، فرزنانگان؛ نهان گشت، پراکنده گشت / کنایه: «پراکنده شد» کنایه از «مشهور شد». / دیوانگان: ایهام: الف: دیوانه ها ب: طرفداران ضحاک

قلمرو فکری:

راه و رسم (خوب) دانایان از بین رفت، نام انسان های ظالم و دیو صفت مشهور شدند.

۳- هنر خوار شد، جادویی ارجمند نهان راستی، آشکارا گزند

قلمرو زبانی:

خوار: پست، زبون (خار: تیغ) / جادویی: جادوگری / ارجمند: شایسته، با ارزش / گزند: آسیب، آفت / آشکارا: وندی (آشکارا + راستی: وندی) / در جمله های «جادویی ارجمند»، «نهان راستی» و «آشکارا گزند» فعل «شد» به قرینه لفظی حذف شده است.

قلمرو ادبی:

تضاد: «هنر، جادویی» «نهان، آشکارا» «خوار، ارجمند» و «راستی، گزند»

قلمرو فکری:

هنر و فضیلت از بین رفت، کار های نادرست ارزش یافت؛ راستی و درستی نابود شد، تباهی همه جا را فرا گرفت. (جادویی در برابر هنر قرار می گیرد و اگر هنر را شایستگی و توانمندی بدانیم پس جادویی عملی خواهد بود که در برابر شایسته سالاری قرار خواهد گرفت. ضحاک جادویی را رواج می دهد و این نشان می که جادویی عملی اهریمنی است)

۴- برآمد برین روزگار داز / کشید از دانهش به تنگی فراز

قلمرو زبانی:

برآمد: سپری شد / روزگار: وندی / ازدها فش: مانند ازدها منظور «ضحاک» است / تنگی: سختی

قلمرو فکری:

مدت زمانی بر این گونه گذشت و ضحاک در تنگنا افتاد و روزگارش به تنگی و تلخی گرایید

و خدايي که در اين نزديکي است / لاي اين شب بوهاي آن کج بلند...

۵- چنان بد که ضحاک را روز و شب بر نام فريدون کشادي دو لب

قلمرو زباني:

را: فک اضافه / کشادي: گشاده شدن، مي گشاد (ويژگي سبک قديم)؛ «دو لب» نهاد فعل «گشاد» است.

قلمرو فکري:

روز و شب، چنان بر ضحاک سخت مي گذشت که دهانش فقط به نام فريدون (از ترس و خشم) باز مي شد.

۶- زهر کثوري مهتران را بخواست که در پادشاهي کند پشت راست

قلمرو زباني:

مهتر: بزرگ / بخواست (اهميت املايي)

قلمرو ادبي:

کنايه: پشت راست کردن: کنايه از ثابت و مستقر شدن، قدرت يافتن.

قلمرو فکري:

از هر کثوري بزرگان را دعوت کرد تا (بامشورت کردن با آن ها) با آسودگي و قدرت پادشاهي کند.

۷- از آن پس چنين گفت با موبدان که اي پرهنس با کمر بخردان،

قلمرو زباني:

موبد: روحاني دين زرتشتي. / بخرد: خردمند. (وندي) / با گهر: داراي اصل و نسب

قلمرو فکري:

بعد از آن گفت: اي روحانيان پر هنر اصيل و خردمند ...

۸- مراد نهنائي کي دشمن است که بر بخردان اين سخن روشن است

قلمرو زباني:

را: فک اضافه (بدل از کسره) (در نهنائي يکي دشمن من است)

قلمرو فکري:

يک نفر دشمن پنهاني من است که همه شما خردمندان از اين موضوع آگاهي داريد و مي دانيد

۹- کي محضر اکنون بايد نوشت که جز تخم نيکي، سپهد نکشت

قلمرو زباني:

محضر: گواهي نامه، استشهاد نامه / سپهد: سردار لشکر، منظور «ضحاک» است

قلمرو ادبي:

تخم نيکي: تشبيه (نيکي مانند تخمي است که آن را مي کارند) اگر چه مي توان به تعبيري آن را استعاره گرفت (نيکي مانند

گياهي است که تخم دارد و آن را مي کارند)

www.my-dars.ir

قلمرو فکري:

محتوای استشهادنامه بايد اين باشد که سپهد (ضحاک) جز نيکي و خير خواهي نکرده است (اکنون بايد گواهي نامه اي نوشته

شود که من (ضحاک) فقط کارهاي نيک انجام داده ام.)

۱۰- زريم سپهد هم راستان بر آن کار گشتند هم راستان

قلمرو زباني:

بيم: ترس / راستان: انسان هاي درست / همداستان: هم رای و هم نظر (هم + داستان = وندي)

و خدايي که در اين نزدیکی است / لای این شب بو پای آن کج بلند...

قلمرو ادبی:

مجاز: بر آن کار : گواهی نامه

قلمرو فکری:

گروهی از افراد راست رو هم که در دربار او حضور داشتند و فراخوانده شده بودند ، از ترس با آن استشهاده نامه موافقت کردند.

۱۱- بدان محضه اژدها ناگزیر / کواهی نوشتند برنا و پیر

قلمرو زبانی:

ناگزیر: ناچار (گزیر: چاره) / برنا: جوان

قلمرو ادبی:

مجاز: برنا و پیر ؛ یعنی ، همه . / استعاره: اژدها ، منظور ضحاک است

قلمرو فکری:

همه مردم به ناچار ، آن گواهی نامه را تأیید کردند.

۱۲- هم آنکه یکایک ز درگاه شاه / برآمد خروشیدن و دادخواه

قلمرو زبانی:

هم آن گاه : همان موقع / یکایک: ناگهان / درگاه : بارگاه / برآمد : به گوش رسید / دادخواه: صفت فاعلی مرکب مرخم (

دادخواهنده) منظور « کاوه » است / خروشیدن دادخواه : نهاد

قلمرو ادبی:

استعاره: « شاه » استعاره از ضحاک

قلمرو فکری:

ناگهان ، همان زمان از بارگاه ضحاک فریاد کاوه دادخواه به گوش رسید.

۱۳- ستم دیده را پیش او خوانند / بر نامدارانش بنشانند

قلمرو زبانی:

ستم دیده : صفت مفعولی . / او : ضحاک / بر: نزد ، کنار / ش : مفعول (بر نامداران او را بنشانند) مضاف الیه (نزد نامداران او

نشانند)

قلمرو ادبی:

مجاز : ستم دیده « کاوه »

قلمرو فکری:

کاوه را نزد ضحاک دعوت کردند و او را نزد یاران ضحاک نشانند

۱۴- بدو گفت مهتر به روی دژم / که برگوی تا از که دیدی تم؟

قلمرو زبانی:

مهتر: بزرگ تر / دژم : خشمگین /

قلمرو ادبی:

جناس : که (حرف ربط) ، که (ضمیر)

قلمرو فکری:

و خدايي که در اين نزدیکی است / لای این شب بو پای آن کج بلند...

ضحاک با چهرهٔ خشمگین به کاوه گفت: بگو تا از چه کسی ستم دیدی تا حسابش را برسم (ضحاک خشم بر کاوه نه، بلکه حالتی از خشم و ناراحتی را برای حاضران نشان داد که بگوید از ماجرا متأثر و متأسف است و در پی جبران)

۱۵- خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاهانم کاوه دادخواه

قلمرو زبانی:

شاهان: منادا / کاوه دادخواه: مسند

قلمرو ادبی:

کنایه: دست بر سر زدن کنایه از حالت اندوه و تأسف

قلمرو فکری:

کاوه گفت: ای شاه از تو به من ستم رسیده است و من برای داد خواهی و شکایت اینجا آمده ام.

۱۶- یکی بی زیان مرد آهنگر ز شاه آتش آید همی بر سرم

قلمرو زبانی:

یک مرد آهنگر بی زیان: سه ترکیب وصفی (سه: صفت شمارشی - آهنگر: بی زیان: صفت بیانی) / مصراع اول: مسند

قلمرو ادبی:

استعاره: آتش استعاره از ستم / کنایه: مصراع دوم کنایه است از اینکه از شاه بلا و ستم دیده ام /

ایهام تناسب: آتش: الف: ستم ب: آتش معمولی که با واژه «آهنگر» تناسب دارد. منظور شاعر «ستم» است

قلمرو فکری:

من یک مرد آهنگر بی زیان هستم که از شاه (تو) به من ستم رسیده است.

۱۷- توشاهی و کر اژدها پیکری بسیار بدین داستان داوری

قلمرو زبانی:

و: حرف ربط هم پایه ساز / گر: یا / اژدها پیکر: به شکل اژدها، تنومند / داستان: موضوع / داوری: قضاوت

قلمرو ادبی:

تشبیه: تو مانند اژدها تنومند هستی.

قلمرو فکری:

اگر تو شاه هستی و یا مانند اژدها ترسناک و قدرتمند هستی باید به این موضوع رسیدگی کنی.

۱۸- اگر هفت کشور به شاهی تو راست چرا رنج و سختی همه بهر ماست

قلمرو زبانی:

هفت کشور: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی:

مجاز: هفت کشور = کل جهان

قلمرو فکری:

چرا باید از جهان پادشاهی تو، تنها رنج و سختی اش بهره ما باشد

۱۹- شایریت با من بسیار گرفت بدان تا بجهان ماند اندر سگفت

قلمرو زبانی:

شمار گرفتن: حساب پس دادن /

و خدايي که در اين نزديکي است / لاي اين شب بوهاي آن کج بلند...

قلمرو ادبي:

مجاز : جهان مجاز از مردم جهان

قلمرو فکري :

تو بايد به من حساب پس بدهي (توضيح بدهي) تا مردمان از رفتار ظالمانه ات آگاه شوند.

۲۰- مگر کز شمار تو آيد پديد که نوبت زکيتي به من چون رسيد

قلمرو فکري :

شايد از حسابي که پس مي دهی معلوم شود که چگونه نوبت کشته شدن به فرزند (آخرين فرزند) من رسیده است.

۲۱- که مارانت را مغز فرزند من هي داد بايد زهر ابجمن

قلمرو فکري :

در ميان همه مردم چرا مغز فرزند من بايد به مارانت داده شود.

۲۲- سپد به گفتار او بگرديد سگفت آمدش کان سخن ها شنيد

قلمرو زباني:

گفتار : سخن (وندی : گفت « بن ماضي » + ار)

قلمرو ادبي:

حس آميزي: نگاه کردن به گفتار (ترکيب شنوايي و بينايي)

قلمرو فکري:

ضحاک به سخنان کاوه گوش کرد و از شجاعت کاوه شگفت زده شد.

۲۳- بدو باز دادند فرزند او به خوبي بچشند پيوند او

قلمرو زباني:

بدو: « د » واج ميانجي / پيوند کسی را جستن : اتحاد و يگانگي او را جلب کردن

قلمرو فکري:

فرزند کاوه را با خير و خوبي به او برگرداندند

۲۴- بفرمود پس کاوه را پادشا که باشد بر آن محضر اندر کوا

قلمرو زباني:

را: به (حرف اضافه) / بر آن محضر اندر: آوردن دو حرف اضافه براي یک متمم. (ويژگي سبکي قديم) / گوا: گواه ، شاهد

قلمرو فکري:

پادشاه به کاوه گفت که : آن استشهاد نامه را تأييد کند

۲۵- چو بر خواند کاوه همه محضرش سبک ، سوي پيران آن کشورش

قلمرو زباني:

همه محضر: ترکيب وصفي / سبک : به سرعت

قلمرو فکري:

وقتي کاوه استشهاد نامه را به سرعت خواند ، رو کرد به بزرگان کشور ...

و خدايي که در اين نزدیکی است / لای این شب بو پای آن کج بلند...

۲۶- خروشید: «کای پامردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو

قلمرو زبانی:

پامردان: دستیاران حکومت / دیو: ضحاک / گیهان خدیو: خداوند جهان (ترکیب اضافی مقلوب) /

قلمرو ادبی:

استعاره: دیو استعاره از ضحاک / کنایه: دل از ترس بریدن = نترسیدن / جناس: دیو، خدیو

قلمرو فکری:

کاوه رو به پیران مجلس ضحاک کرد و فریاد بر آورد: «ای حامیان ضحاک دیو صفت و ای کسانی که از خدای جهان نمی ترسید

۲۷- همه سوی دوزخ نهاید روی سپردید دل با به گفتار اوی

قلمرو زبانی:

همه: ضمیر مبهم و نهاد مصراع

قلمرو ادبی:

کنایه: دل سپردن کنایه از «قبول کردن»

قلمرو فکری:

با قبول کردن سخن های ضحاک همه شما به سوی دوزخ می روید

۲۸- نباشم بدین محضر اندر کوا نه هرگز بر اندیشم از پادشاه

قلمرو زبانی:

بر نمی اندیشم: نمی ترسم (اندیشه: ترس)

قلمرو فکری:

این استشهاد نامه را امضا نمی کنم، هرگز از پادشاه نمی هراسم.

۲۹- خروشید و برجست لرزان ز جای بدید و بسپرد محضر به پای

قلمرو زبانی:

و: حرف ربط / لرزان: قید / سپردن: پایمال کردن، زیر پا گذاشتن / محضر: استشهاد نامه

قلمرو فکری:

کاوه فریاد زد در حالی که از شدت عصبانیت می لرزید بلند شد و استشهاد نامه را پاره کرد و زیر پا انداخت

۳۰- چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بروا بنجمن گشت بازارگاه

قلمرو زبانی:

انجمن شد: جمع شدند. (چون انجمن اسم جمع است فعل «مفرد» آمده است).

قلمرو ادبی:

www.my-dars.ir

مجاز: بازارگاه = مردم بازار

قلمرو فکری:

وقتی کاوه از درگاه ضحاک بیرون آمد، مردم بازار اطراف کاوه جمع شدند

۳۱- همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند

قلمرو ادبی:

مجاز: جهان = مردم جهان / ایهام: داد: الف- حق و عدالت ب- فریاد و اعتراض

و خدايي که در اين نزديکي است / لای این شب بو پای آن کج بلند...

قلمرو فکری :

کاوه خروشید و فریاد کشید و مردم جهان را به عدالت (اعتراض) دعوت کرد .

۳۲- از آن چرم ، کاهنگران پشت پای پوشند هنگام زخم درای

قلمرو زبانی:

کاهنگران : که آهنگران / پشت پای: روی پا ، سینه پا / زخم: ضربه / درا: زنگ ، پتک آهنگران

قلمرو فکری:

کاوه از آن چرمی که آهنگران هنگام کار با پتک ، به روی پای خود می بندند ...

۳۳- همان کاوه، آن بر سر نیزه کرد همانکه ز بازار برخاست کرد

قلمرو زبانی:

همان : نیز

قلمرو ادبی:

کنایه : گرد برخاستن کنایه از «آماده قیام شدن»

قلمرو فکری:

به سرعت بر سر نیزه قرار داد و در همان لحظه حرکت دست جمعی مردم (قیام) آغاز شد.

۳۴- خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست

قلمرو زبانی :

همی رفت : ماضی استمراری (کاربرد قدیمی) / ان : در «خروشان» ، نشانه صفت فاعلی است

نامداران: وندی- مرکب (نام + دار + ان) / یزدان پرست : صفت فاعلی مرکب مرخم (یزدان پرستنده)

قلمرو فکری:

کاوه در حالی که نیزه در دست داشت فریاد می کشید که ای مردان خدا پرست،

۳۵- کسی کاوه هوای فریدون کند دل از بند ضحاک بیرون کند

قلمرو زبانی:

هوا: هوای داری، طرفداری

قلمرو ادبی:

کنایه : « هوای کسی کردن» کنایه از « طرفداری کردن » ؛ « دل کندن» کنایه از « رها کردن » /

تضاد : هوای کسی کردن / دل کندن

قلمرو فکری:

کسی که طرفدار فریدون است از فرمانبرداری ضحاک سرپیچی می کند.

۳۶- پوید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل دشمن است

قلمرو زبانی:

پوید: برخیزید ، حرکت کنید / مهتر: بزرگتر ، ضحاک / آهرمن: اهریمن ، شیطان

جهان آفرین : صفت فاعلی مرکب مرخم (جهان آفریننده) / را: فک اضافه « بدل از کسره» به دل دشمن جهان آفرین است

قلمرو ادبی:

تشبیه: این مهتر اهریمن است

قلمرو ادبی:

و خدايي که در اين نزديکي است / لاي اين شب بوهاي آن کج بلند...

قيام کنيد (حرکت کنيد - برخيزيد) که اين ضحاک همان شيطان است و در دلش دشمن خداوند است.

۳۷- همي رفت پش اندرون مرد کرد جهانى بروا بحسن شده خرد

قلمرو زباني:

همي رفت : ماضى استمرارى / پيش اندرون : پيشاپيش؛ نشانه سبک قديم / گرد : پهلووان / جهانى بروا بحسن شده خرد : مردمان بسيارى اطرافش جمع شدند / خرد : کوچک (از نظر املايى دقت شود با واژه « خورد » اشتباه نشود)

قلمرو فکرى:

مرد پهلووان (کاوه) همچنان پيش مى رفت و سپاهى بزرگ از مردم، دور او جمع شدند.

۳۸- دانست خود کافر ديون کجاست سراندر کشيد و همي رفت راست

قلمرو فکرى:

کاوه مى دانست که فريدون کجا است ، راهش را در پيش گرفت و مستقيم پيش فريدون رفت.

۳۹- بايد به درگاه سالار نو بدينش آن جا و برخاست نحو

قلمرو زباني:

سالار : سردار ، سپهسالار / غو: بانگ ، فرياد

قلمرو فکرى:

کاوه به درگاه فريدون آمد و وقتى فريدون را آنجا ديد فرياد شادى برخاست.

۴۰- فريدون چو کيتى بر آن کوزه ديد بهسان پش ضحاک وارونه ديد

قلمرو ادبي:

مجاز: گيتى / جهان = اوضاع و موقعيت

قلمرو فکرى:

فريدون وقتى اوضاع را مناسب ديد به فال نيك گرفت وضعيت ضحاک را نامساعد ديد.

۴۱- همي رفت منزل به منزل چو باد سرى پر ز کينه، دلي پر ز داد

قلمرو فکرى:

تشبيه : او مثل باد سريع مى رفت

قلمرو فکرى:

فريدون مثل باد به سرعت مى رفت در حالى که کينه ضحاک را در سر داشت و در دل مى خواست عدالت را اجرا کند.

۴۲- به شهر اندرون هر که برنا بند چو پيران که در جنگ، دانا بند

قلمرو زباني:

به شهر اندرون: آوردن دو حرف اضافه براى يك متمم ، نشانه سبک قديم / برنا: جوان

قلمرو فکرى:

در شهر جوانان و همچنين پيران کار آزموده در جنگ ...

۴۳- سوي لشکر آفريدون شدند ز نيرنگ ضحاک بيرون شدند

قلمرو زباني:

شدند (مصراع اول) : رفتند ، شدند (مصراع دوم) فعل اسنادى / نيرنگ : مکر و حيله ، جادو و طلسم /

و خدايي که در اين نزدیکی است الاي اين شب بوهاي آن کج بلند...

قلمرو فکری:

به سوی لشکر فریدون رفتند و از دام مکر ضحاک رها شدند.

فریدون با لشکری از مردم شهر که به یاری اش آمده بودند، به رویارویی با ضحاک آمد و دست به گرزگاو سربرد و «بزبر سرش، ترک بشکست خرد». «سروش خجسته» پیام آورد که اورا کیش که هموز زمان مرکش فرزند شده است؛ اورا با همین شکستی به کوه دماوند سربوهان جاد بند کن. فریدون دو دست و میان ضحاک راه بندی بست، پس اورا به کوه دماوند درخاری که «بش ناپدید» بود، سرنگون آویخت.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- در متن درس، هر یک از واژه های زیر، در چه معنایی به کار رفته اند؟

هنر (فضیلت) محضر (کواهی نامه، استخدا نامه) درای (پیک) منزل (مرحله)

۲- در بیت زیر، کلمه «گر» در چه معنایی به کار رفته است؟ یا

تو شاهی و گر ازدها پیکری ببايد بدین داستان داوری

۳- واژه ها و معنای آنها همیشه و ماندگار نیستند؛ ممکن است در گذر زمان، برای هر واژه، یکی از چهار وضعیت زیر پیش آید:

الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شود؛ مانند: «فتراک، برگستان»

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شود؛ مانند: «کثیف و سوگند»

پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: «شادی، خنده»

ت) معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید بگیرد، مانند: «سپر، یخچال»

* هر یک از واژه های زیر، مشمول کدام وضعیت های چهار گانه شده اند؟

پذیرش (پ) سوار (الف) رکاب (ت) شوخ (ب)

قلمرو ادبی

۱- برای هر یک از ویژگی های شعر حماسی، نمونه ای از متن درس انتخاب کنید.

* زمینه ملی

* زمینه قهرمانی

۲- بیت پنجم را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

۳- هر یک از واژه های مشخص شده، مجاز از چیست؟

* چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه اهل بازار

* از آن چرم، کاهنگران پشت پای بیوشند هنگام زخم درای پیش بند

۴- در بیت زیر، «درفش کاویانی» در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟ پیروزی

تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تا زان پس به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی سنایی

و خدايي که در اين نزديکي است / لای این شب بو پای آن کج بلند...

قلمرو فکری :

۱- معنی و مفهوم بیت بیست و هفتم را به نثر روان بنویسید.

معنی : فریاد کشید و از جای خود پرید و در حالی که (از خشم) می لرزید استخوانه را پاره کرد و زیر پا انداخت.
مفهوم : کلاه دادخواه عدل و انصاف در ضمن ضحاک را نپذیرفت و بارفتارش، به سنگری او کوهی داد.

۲- مارانی که بر دوش ضحاک رویدند ، مظهر چه خصلتی بودند؟

صفات شیطانی ، ذات پلید و اهریمنی ضحاک و روحیه تم پیگی او.

۳- انگیزه فریدون در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟

با توجه به داستان زندگی فریدون و سرگذشت درناکی که به واسطه تم ضحاک بر او و خانواده اش تحمیل شده بود (کشته شدن پدر به دستور ضحاک و آوارگی از شهر و دیارش) فریدون با قیام خود اقدام به گرفتن انتقام پدر و تمام ستم دیدگان و رذاکه کردن خلق تم دیده از ظلم ضحاک و حاکمیت سياه او بود. (خلاصه ای از متن جواب نوشته شود)
۴- با توجه به متن درس ، « پایمردان دیو » چه کسانی بودند؟ شخصیت آنها را تحلیل کنید.

کسانی بودند که در ستم ضحاک اوراد ستیاری و ظلم و ستم اوراد حق مردم بی گناه تایید می کردند. و کمک می کردند تا او به حکومت ظالمانه خود ادامه دهد و نیز این عده برای حفظ منافع خود با وجود آنکه می دیدند ضحاک سگرو ظالم است، اعتراضی به او نمی کردند.

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

و خدايي که در اين نزديکي است / لای این شب بو پای آن کج بلند...

گنج حکمت

کاردانی

کشتی گیری بود که در زور آزیایی شمه بود؛ بدر میدان او هلالی بودی و رستم به دستان او زالی.
با جوانان چو دست بکشادی پای گردون پسر برستی
روزی یاران احساح کردند و مرا به تفرج بردند؛ ناگاه مردی از کناره ای درآمد و نبردخواست، خلق در وی حیران شدند؛ زور بازویی
که کوه به هوا بردی! از هر طرف، نفیر برآمد. در حال که آن مرد دست بر هم زد، کشتی گیر پایش بگرفت و سرش بر زمین محکم زد.
گفتم: «عالم در همه بابی لایق است عالم در آن باب بر همه فایق، استعداد مجرد، جز حسرت روزگار نیست.»
زور داری، چون نداری علم کار لاف آن توان به آسانی زدن

روضه خلد، مجد خوافی

قلمرو زبانی:

بدر: ماه کامل / هلال: / الحاح: اصرار / نفیر: فریاد / دست گشادن: کشتی گرفتن / گردون پیر: فلک / استعداد مجرد:
استعداد به تنهایی / لاف زدن: ادعا کردن

قلمرو ادبی:

مجاز: بدر مجاز از تنومندی و قوی هیكلی؛ هلال مجاز از لاغری و میان تهی /

قلمرو فکری:

آن کشتی گیر وقتی با جوانان کشتی می گرفت، از فلک پیر و با تجربه نیز، پخته تر و با تجربه تر خود را نشان می داد و بر آن ها
غلبه می کرد.

مای دارس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir